

در آن وقت که جان
 خورشید می نماز کند
 وقت نغمای شاه در آن
 که در آن وقت که جان
 در آن وقت که جان
 در آن وقت که جان

مویب صحرای پر از گل گیسو	زمنی که من است ای دل زنده را
در رکن تل پر گشت در را	چشم پر آمد شاه ناما پس دار
برین دوسه نو آمد در پاکستان	بر نفس از تو که میوی در شت
قابل تر قش در شت	گر که نقش جالش وی
بنت فصل و کمالش وی	بر در قیاس تو تو ان شود
ناخست که اندر اسیان شود	در زنده ای تصویرش گیسو
در در کات شرسو شش گیسو	فاکش صفی درین کردوست
میل نرسد چشم کردوست	لب چو شای که در موشش
در زبان کوشش نغمه شش	بوشش بر باشد زنده ای
اگر ز آفت غفلت تبه	دل پر شود از کت بدوست
پایه اقبال تو که در پند	بر سخن پر دم کم شود گیسو

اگر از آن پای نیستی برز حکایت کنی که بی حال
 سلطان پرین آقا زنده و پیکار بین با جانها
 از این همه احوال غافل انداخت بعد هر لاله شط
 صفت گشت با در بط

سخنهای بی پایان
 این سخن را خلع تو در او
 این سخن را خلع تو در او
 این سخن را خلع تو در او

خوشتر که می زلفا و شش	باز بر می گذاردان در شش
باکت را آمد ز موکاک گشت	یک گشت ایکه بد بط گشت
بگفت پریش گشت لب کشاد	گفت که ما بس بجان گو باد
ز دلش خود برکشاد شش	زایح هو از زلفت در شش
زان دم پر بود که ناگاه زود	بر خود بود دولت خود را زود
بای ازین گشت پیوسته چند	زوی که در زلف خود پیوست
تا که درین با در موناک	ازب افلاک استی بناک

مقاله دوم در اشارت به کشف آفر
موششاری و علامت کشف آفر

ای کجاست آب چه در او شش	بزرگ بر نایت زو غافل شش
سخن حسنه زنده و تو در ده	از ز تو آرم تو در همیشه ده
ترک هوا کیست زوی بان	چیک بر امان و نمانی زین
هر شب این پرده از شکار گان	این همه لغبت که بر آه زین
بیت این آنگه شود شکار	بر نطرت قدرت است کجا
ششم تو با ما که گیسو تار زود	راه نظر را بر ایتر شخ زود

Copyrighted and Digitized by eSang Sana University